

نعمت الله صالحی نجف آبادی

قسمت اوّل



مقدمه

این سلسله مقالات حاوی پژوهش جدیدی است در تفسیر چندآیه از قرآن مجید که نگارنده در آن به نتایجی جدید و متفاوت با گفته های مفسران رسیده است .

همان طور که تحقیق و پژوهش در کتاب تکوین پایان نیافته است و دانشمندان طبیعت شناس در رشته های مختلف علوم تجربی پیوسته رازهای جدیدی را کشف می کنند و این کار همچنان ادامه دارد، در تفسیر کتاب تشریح یعنی قرآن کریم نیز تحقیق و اکتشاف پایان نیافته است و می توان با دقت نظر و کنجکاوی و صبر و پشتکار از آیات آن مطالب جدیدی استخراج کرد که مفسران سابق به آنها دست نیافته اند .

نگارنده در فرصت هایی که گاهی پیش می آمد، درباره چند آیه قرآن از چند سوره مختلف بحث کرده است که به صورت درس خارج و استدلالی آن گونه که در حوزه های علمیه معمول است القاء و تدریس شده و فشرده آن بحث ها به قلم آمده و در قالبی که می بینید، ارائه گردیده است .

بدیهی است که این بحث‌ها فتنی و حوزه‌ای است، ولی چنان نیست که افراد غیر فتنی به خواندن آنها رغبت نکنند و یا نتوانند به محتوای این نوشته‌ها دست یابند، زیرا سعی شده است مطالب به گونه‌ای بیان شود که عموم اهل مطالعه و تحقیق بتوانند به محصول بحث‌ها دست یافته و احیاناً از آنها لذت ببرند.

البته نباید کسی پیش خود بگوید: چگونه ممکن است مفسران قرآن در طول نزدیک به چهارده قرن آیتی از قرآن را به اشتباه تفسیر کنند و در این اشتباه جملگی متفق باشند؟! این تعجب ندارد، زیرا این مفسران اجتهاد کرده‌اند و در هر اجتهادی امکان خطا هست و همان طور که فلاسفه یونان قدیم مثلاً می‌گفتند: آب عنصری بسیط و غیر قابل تجزیه است؛ و این نظر قریب دو هزار سال دوام یافت و فلاسفه بر آن اجماع داشتند تا این که در عصر حاضر روشن شد آنچه فلاسفه اجتهاد کرده و بر آن اجماع داشتند خطا بوده و آب ماده‌ای قابل تجزیه است همین طور ممکن است در تفسیر آیتی از قرآن کریم اجتهاد مفسران در طول چندین قرن بر خلاف واقع باشد و در پژوهشی جدید حقیقت کشف گردد که این تکاملی در راه علم است و تکامل در علم هرگز متوقف نمی‌شود.

اگر مطالب جدیدی که در این مقالات ارائه می‌شود مورد قبول عموم محققان واقع گردد، به پژوهشگران جرأت می‌دهد و آنان را تشویق می‌کند که حتی در مسائل اجماعی از نو بیندیشند و تحقیق کنند و تصور نکنند که چون فلان مطلب اجماعی است، حق است و نباید از نو درباره آن اندیشید.

امید است این پژوهش مورد توجه صاحب نظران و محققان واقع شود و اگر درباره مطالب آن بحث و نقدی دارند، نگارنده را از آن آگاه کنند که این قدمی است در راه کشف حقایق و بارور کردن اندیشه‌ها.

* * *

خلاصه این فصل این است که مفسران گفته‌اند: در صدر اسلام آن گاه که روزه ماه رمضان بر مسلمانان واجب شد، در شب‌های ماه رمضان آمیزش با همسر مطلقاً یا با شرایطی حرام بود و نیز خوردن و آشامیدن با شرایطی تحریم شده بود و بعداً که آیه ۱۸۷ سوره بقره، یعنی: «احل لكم ليلة الصيام الرفق الی نسائکم تا آخر»، نازل شد، حرمت آمیزش با همسر و نیز حرمت خوردن و آشامیدن در شب‌های ماه رمضان که قبلاً به گونه‌ای وجود داشت، منسوخ شد و این کارها مجاز گشت.

ولی آنچه مفسران در این باره گفته‌اند دلیل معتبری ندارد، بلکه مستند به شأن نزولهای

ساختگی است که صحابه یا تابعین یا طبقات بعد از آنان جعل کرده اند. و نظر صحیح این است که آمیزش با همسر و خوردن و آشامیدن در شبهای ماه رمضان از همان آغاز و جوب روزه، مطلقاً حلال و جایز بوده و هرگز به هیچ نوعی حرام نشده بود، تا این که با نزول آیه یاد شده حرمت آن منسوخ گردد.

اینک متن آیه یاد شده همراه با ترجمه آزاد و آن گاه تفصیل مطالب درباره گفته های مفسران و تفسیر صحیح آیه شریفه:

«احلّ لكم ليلة الصيام الرّفث الى نساءكم هن لباس لكم و انتم لباس لهنّ علم الله انكم كنتم تختانون انفسكم فتاب عليكم و عفا عنكم، فالآن باشروهنّ وابتغوا ما كتب الله لكم و كلوا و اشربوا حتّى يتبين لكم الخيط الابيض من الخيط الاسود من الفجر ثمّ اتّموا الصيام الى الليل ولا تباشروهن و انتم عاكفون فى المساجد، تلك حدود الله فلا تقربوها كذلك يبين الله آياته للناس لعلهم يتقون.»^۱

معنای آیه بالا با ترجمه آزاد چنین است:

در شبهای روزه، آمیزش با زنانان برای شما در اصل، حلال بوده و همچنان حلال است زیرا این نیاز طبیعی طرفین است و زنان برای شما و شما برای زنان مانند لباس هستید و همان طور که بدن انسان به وسیله لباس از آسیب سرما و گرما و ظاهر شدن عیب و عورت محفوظ می ماند، شما همسران با تمتع بردن از یکدیگر، از انحراف جنسی و آلودگی اخلاقی و رسوایی اجتماعی محفوظ می مانید. خدا می داند که اگر آمیزش جنسی را در شبهای ماه روزه تحریم می کرد شما آن را تحمل نمی کردید و مخفیانه با زنان آمیزش کرده و به خود خیانت می نمودید، از این روی آن را تحریم نکرد و برای شما سهولت و وسعت فراهم نمود، پس شما آزاد هستید که با همسرانتان در شبهای ماه روزه آمیزش کنید و در طلب آن حلالی باشید که خدا به نفع شما نوشت و نیز در شبهای روزه بخورید و بیاشامید تا وقتی که رنگ سفید فجر از سیاهی شب جدا و آشکار گردد. سپس روزه را تا شب ادامه دهید و در حالی که در مسجدها معتکف هستید از آمیزش با همسران خودداری کنید، اینها مرزهای خداست، به آنها نزدیک نشوید، خداوند بدین گونه، آیه های خود را برای مردم بیان می کند تا شاید آنان تقوی پیشه کنند.

هر محققى که برای بحث در تفسیر آیه مزبور به انبوه کتابهای تفسیر رجوع کند، اولین چیزی که نظرش را جلب می کند و تعجب او را بر می انگیزد، آشفتگی نظرهای مفسران است که منشأ آن، آشفتگی شأن نزول های مربوط به این آیه می باشد.

مفسران در تفسیر این آیه بر مبنای شأن نزولهای مختلف، نظرهای مختلفی، درباره حکمی که می‌گویند آیه مزبور ناسخ آن است، اظهار کرده‌اند که فهرست اجمالی آنها بدین قرار است:

۱. یک نظر این است که: در شبهای ماه رمضان در آغاز و جوب روزه اگر کسی نماز عشاء را می‌خواند یا به خواب می‌رفت، آمیزش با همسر و خوردن و آشامیدن بر او حرام می‌شد. یعنی خواب به تنهایی و نیز خواندن نماز عشاء به تنهایی موجب حرمت این سه کار می‌شد.^۲

۲. نظر دوم این است که: اگر کسی هم به خواب می‌رفت و هم نماز عشاء را می‌خواند، این سه کار بر او حرام می‌شد ولی خواب تنها یا خواندن نماز عشاء تنها، موجب حرمت این سه کار نمی‌شد.^۳

۳. نظر سوم این است که: آمیزش با همسر بدون هیچ شرطی در شبهای ماه رمضان مطلقاً حرام بود، ولی خوردن و آشامیدن به شرط به خواب رفتن شخص روزه‌گیر حرام می‌شد. یعنی خواب به تنهایی موجب حرمت خوردن و آشامیدن می‌شد.^۴

۴. نظر چهارم این است که: آمیزش با همسر بدون هیچ شرطی در شبهای ماه رمضان مطلقاً حرام بود، ولی خوردن و آشامیدن در صورتی حرام می‌شد که شخص روزه‌گیر هم به خواب برود و هم نماز عشاء را بخواند. یعنی خواب تنها و خواندن نماز عشاء به تنهایی، موجب حرمت خوردن و آشامیدن نمی‌شد.^۵

شرح تفصیلی نظرهای مفسران با ذکر دلیلهای آنان در بحث‌های آینده خواهد آمد.

باید دانست که صاحبان این چهار نظر مختلف، در یک چیز اتفاق دارند و آن این است که حرمت سه کار یاد شده به هر کیفیتی که بوده است، با نزول آیه مزبور نسخ شده است، بنابراین همه قبول دارند که بعد از نزول این آیه، در شبهای ماه رمضان آمیزش با زنان و خوردن و آشامیدن هر سه مجاز است و این اختلاف نظرها مربوط به حکم حرمتی است که می‌گویند قبل از نزول آیه یاد شده در مورد آمیزش با زنان و خوردن و آشامیدن وجود داشته و اکنون جزء تاریخ شده است.

نظر ما این است که در شبهای ماه رمضان آمیزش با همسر و خوردن و آشامیدن از همان آغاز و جوب روزه مجاز بوده و هرگز تحریم نشده است و نقلیهایی حاکی از تحریم این سه کار است، قابل اعتماد نیست. که در این مسأله به تفصیل بحث خواهد شد. در این جا لازم است تذکر دهیم که اگر بحث فقط جنبه تاریخی داشت آن را دنبال نمی‌کردیم، ولی این

بحث جنبه اعتقادی دارد و آنچه مفسران در مورد تحریم سه کار یاد شده در شبهای ماه رمضان گفته اند، مستلزم نفی حکمت خدا در قانونگذاری است و چون اعتقاد به حکمت خداوند از اصول قطعی اسلام است، هر گفته ای که حکمت خدا را در تکوین، یا در تشریح نفی کند، به طور حتم مردود است، اگر چه در قالب حدیثی باشد که سندش اصطلاحاً صحیح شمرده می شود. بنابراین انگیزه اصلی ما از این بحث طولانی، دفاع از حکمت خداوند در تشریح و قانونگذاری است.

مفسران عموماً تفسیر آیه مزبور را با استناد به شأن نزول هایی که برای آن نقل شده است، بیان می کنند و از طرفی با بررسی هایی که مادرباره شأن نزول های مربوط به این آیه کرده ایم، روشن شده است که این شأن نزولهایی اعتبار است و تفسیر این آیه را از مسیر صحیح خود منحرف کرده و سبب شده است که معنای واقعی آن از نظرها دور بماند و این مطلب اختصاص به این آیه ندارد، بلکه آیات زیادی در قرآن وجود دارد که شأن نزولهای ساختگی و غیر واقعی، تفسیر آنها را از مسیر اصلی خود دور کرده است و مفسران نیز تسلیم این شأن نزولهای نامقبول شده و آیات را برخلاف مفاهیم واقعی آنها تفسیر کرده اند. از این روی مناسب، بلکه لازم است قبل از این که در تفسیر این آیه وارد شویم، بحث کوتاهی درباره این گونه شأن نزول ها داشته باشیم تا ذهن خوانندگان برای پذیرش مطالب آینده که در تضعیف رد شأن نزول های مربوط به این آیه ارائه خواهد شد، آماده گردد.

شأن نزول سازی یا بازی با وحی الهی:

جمعی از صحابه و تابعین برای آیات قرآن شأن نزول هایی را بر مبنای سلیقه های شخصی، یا گرایش های گروهی خود ذکر کرده اند که احياناً مشتمل بر مطالب خلاف عقل و یا مستلزم نفی عقاید مسلم اسلامی و حتی گاهی مستلزم نسبت دادن جهل به خدا و رسول اکرم (ص) است! و ما در این جا چند نمونه از این قبیل شأن نزول ها را می آوریم، تا خوانندگان در آنها بیندیشند و در پذیرفتن شأن نزول ها با حزم و احتیاط عمل کنند.

نمونه اول:

برای آیه: «لایستوی القاعدون من المؤمنین غیر اولی الضرر واجاهدون فی سبیل الله باموالهم وانفسهم»^۶ شأن نزولی بدین مضمون نقل کرده اند که: وقتی آیه مزبور نازل شد کلمه «غیر اولی الضرر» در آن نبود و عبدالله بن ام مکتوم (که نابینا بود)، نزد رسول خدا آمد و گفت: این آیه

مجاهدان را بر قاعدان مطلقاً فضیلت داده و افراد عاجز را استثناء نکرده است، آیا من که نابینا هستم و از شرکت در جهاد عاجزم، نزد خدا رخصت و عذری ندارم و باید محرومیت از فیض و ثواب جهاد و بی بهره ماندن از درجه مجاهدان را تحمل کنم؟ آن حضرت فرمود: درباره تو و افرادی مثل تو، به من امری نشده و نمی دانم برای تو و اصحابت عذری هست یا نه؟^۷ عبدالله بن ام مکتوم به درگاه خدا استغاثه کرد و گفت: خدایا من نابینا هستم و از تو می خواهم که مشکل مرا حل کنی، آن گاه خدا کلمه «غیر اولی الضّرر» را جداگانه نازل کرد که بعد از «من المؤمنین» قرار گیرد، تا افرادی مانند ابن ام مکتوم از کلیت آیه استثناء شوند و روشن گردد که مجاهدان فقط از قاعدانی که عذر شرعی ندارند برترند، نه از قاعدانی که مانند ابن ام مکتوم عذر شرعی دارند.

داستان مزبور به صورتهای گوناگون در تفاسیر آمده^۸ و آنچه نقل شد، مضمون بعضی از آنها است که به صورت نقل به معنی آمد.

تالی فاسد این شان نزول:

لازمه این داستان این است که (نعوذ باللّه)، خدا اول نمی دانست کسانی که عذری مثل نابینایی دارند، باید از این حکم کلی که قاعدان با مجاهدان مساوی نیستند استثناء شوند، ولی وقتی ابن ام مکتوم نزد رسول خدا (ص) رفت و در مقابل سؤال خود، جواب قانع کننده ای نشنید و به درگاه خدا استغاثه کرد و نابینایی خود را مطرح نمود تازه خدا دانست آیه نازل شده، کلمه «غیر اولی الضّرر» ندارد و ناقص است و باید کلمه یادشده اضافه شود، آن گاه کلمه «غیر اولی الضّرر» را جداگانه نازل کرد، تا در آیه درج شود و کمبود آن برطرف گردد!

کسانی که این شان نزول را نقل کرده اند آن قدر سطحی و ساده بوده اند که به تالی فاسد آنچه گفته اند، توجه نداشته و ندانسته اند که سخن آنان مستلزم نسبت دادن جهل به خداوند است که (نعوذ باللّه)، نمی دانسته است باید آیه مزبور را چگونه و با چه الفاظی نازل کند و پس از استغاثه ابن ام مکتوم تازه به نقص و حیثی که فرستاده بود پی برده و آنرا تکمیل کرده است!

هارون و کلمه «غیر اولی الضّرر»:

هارون الرشید در سفری که به مدینه کرد، کسی را نزد مالک بن انس (رییس فرقه مالکیه)

فرستاد تا به حضور وی بیاید و کتابش «موطأ» را بیاورد که هارون آن را از وی بشنود و روایت کند. مالک به حضور خلیفه نیامد و پیغام داد که باید به دنبال علم رفت و نباید عالم را احضار کرد و بعداً که به دیدار هارون آمد، باز هم کتابش را همراه بیاورد و برای توجیه کار خود، روایتی از زید بن ثابت نقل کرد بدین مضمون که: «خدا اول «لا یتوی القاعدون من المؤمنین والمجاهدون فی سبیل الله» را فرستاد که کلمه «غیر اولی الضرر» در آن نبود و ابن ام مکتوم گفت: یا رسول الله برای من که نابینا هستم رخصتی نیست؟ فرمود: نمی دانم، آن گاه در پاسخ ابن ام مکتوم، کلمه «غیر اولی الضرر» جداگانه نازل شد و ضمیمه آیه گردید.

سپس مالک به هارون گفت: یا امیر المؤمنین علم این قدر احترام دارد که یک کلمه «غیر اولی الضرر» را جبرئیل و ملائکه از پنجاه هزار سال راه، از نزد خدا تا زمین^۹ همراهی می کنند. آیا من نباید احترام و عظمت علم را حفظ کنم؟ هارون سکوت کرد.^{۱۰} می بینیم که این شأن نزول ساختگی به طوری جا افتاده و مورد قبول همه واقع شده است که در قرن دوم هجری، مالک بن انس برای مجاب کردن هارون (خلیفه مقتدر و دیکتاتور)، به آن استدلال می کند و هارون جرأت ندارد آن را رد کند.

از این جا معلوم می شود که اگر مطلبی را صحابه و تابعین می ساختند و یا دیگران می ساختند و به آنان نسبت می دادند و در جو علمی منتشر می کردند. مورد قبول همه مردم واقع می شده و انکار آن برای کسی میسر نبوده است. و این مصیبتی است برای اسلام که فرهنگ ساختگی و دور از عقل و منطق به عنوان فرهنگ اسلام تلقی گردد و فرایگیر شود و قرنهای در کتابهای تفسیر، به نام شأن نزولهای معتبر برای آیات قرآن به ثبت برسد و به آنها استناد کنند!

و موجب تعجب است که مفسر بزرگ محمد بن جریر طبری (م ۳۱۰هـ)، با این که عالم صاحب نظری است، این مطلب را که کلمه «غیر اولی الضرر» در رابطه با استغاثه ابن ام مکتوم به طور جداگانه نازل شده و بعداً در آیه مزبور درج گشته است، مسلم و غیر قابل تردید می شمارد.^{۱۱} و این دلیل است که در قرن سوم و چهارم هجری این مطلب به طوری قطعی شده است که حتی عالمی مثل طبری نیز نتوانسته است خود را از اسارت آن خلاص کند!

نمونه دوم:

در صحیح بخاری از عبدالله بن عمر، شأن نزولی برای آیه «لا تصل علی احد منهم مات ابدًا ولا تنقم علی قبره» بدین صورت نقل شده است که: «عبدالله بن عمر گفت: وقتی که عبدالله

بن ابی رئیس منافقان مُرد، پسرش عبدالله نزد رسول خدا(ص) آمد، آن حضرت پیراهن خود را به او داد و فرمود: پدرت را در آن کفن کن، آن گاه پیغمبر اکرم برخاست که بر جنازه عبدالله بن ابی نماز بخواند، عمر برخاست و دامن وی را گرفت و گفت: یا رسول الله آیا می خواهی بر جنازه او نماز بخوانی در حالی که او منافق است و خدا تو را از استغفار برای منافقان نهی کرده است؟! فرمود: خدا مرا درباره استغفار برای منافقان مخیر کرده و گفته است: «استغفر لهم او لا تستغفر لهم ان تستغفر لهم سبعین مرة فلن یغفر الله لهم»، یعنی: برای منافقان استغفار بکن یا نکن، اگر هفتاد دفعه برای آنان استغفار کنی خدا آنان را نخواهد بخشید و من بیشتر از هفتاد دفعه برای او استغفار خواهم کرد. عبدالله بن عمر می گوید: پس رسول خدا بر جنازه عبدالله بن ابی نماز خواند و ما نیز با او نماز خواندیم، آن گاه این آیه نازل شد: «ولا تصل علی احدٍ منهم مات ابدأ ولا تقم علی قبره انهم کفروا بالله ورسوله و ماتوا وهم فاسقون»: ۱۲

یعنی: بر جنازه هیچ یک از منافقان نماز نخوان و بر قبر او نایست، زیرا آنان به خدا و رسول او کافر شدند و مُردند در حالی که کافر بودند. ۱۳،

این شأن نزول چند نقطه ضعف دارد بدین شرح:

۱. این شأن نزول عمر را عالم تر از رسول اکرم(ص) به احکام خدا معرفی کرده است، زیرا طبق این نقل عمر می دانست، نماز خواندن بر جنازه منافقان مخالف رضای خداست و رسول خدا نمی دانست! نعوذ بالله.

۲. این شأن نزول می گوید: پیغمبر اکرم فرمود: خدا مرا مخیر کرده است که برای منافقان استغفار کنم یا نکنم، آن جا که در قرآن گفته است: «استغفر لهم اولاستغفر لهم ان تستغفر لهم سبعین مرة فلن یغفر الله لهم» ۱۴ در حالی که معنای آیه این نیست که رسول اکرم مخیر است برای منافقان استغفار بکند یا نکند، بلکه معنای آن این است که تو برای منافقان استغفار بکنی یا نکنی، برای آنان فرق ندارد و حتی اگر هفتاد دفعه برای آنان استغفار کنی خدا ایشان را نخواهد بخشید و این معنایش مخیر کردن آن حضرت نیست.

ناقلان این شأن نزول توجه نکرده اند که اگر این نقل صحیح باشد، لازمه اش این است که پیغمبر اکرم(ص)(نعوذ بالله)، قواعد کلام عرب را نمی داند و نمی تواند درست معانی قرآن را بفهمد!

۳. این شأن نزول می گوید: رسول خدا فرمود، خدا گفته است: اگر هفتاد دفعه برای منافقان استغفار کنی خدا آنان را نمی بخشد و من بیشتر از هفتاد دفعه استغفار می کنم، تا

خدا آنان را ببخشد، در حالی که معنای «ان تستغفر لهم سبعین مرة فلن یغفر الله لهم» این نیست که اگر هفتاد دفعه استغفار کنی خدا آنان را نمی بخشد ولی اگر بیشتر از هفتاد دفعه استغفار کنی خدا آنان را می بخشد، زیرا کلمه «سبعین» در اینجا کنایه از کثرت است و معنای آیه این است که اگر به تعداد بسیار زیاد هم برای منافقان استغفار کنی خدا آنان را نمی بخشد، اگر چه این تعداد، صدها و هزارها باشد.

ناقلان این شأن نزول در این جا نیز رسول خدا را (نعوذ بالله) بی اطلاع از ادبیات عرب و ناآگاه از مفاهیم قرآن نشان داده اند!

این گونه شأن نزول ها ساختگی است و گرایش های گروهی سبب شده است که این گونه مطالب ساخته شود و منتشر گردد، گروهی که می کوشیده اند در هر مناسبتی برای خلفاء فضایی بسازند که مقام آنان را در اجتماع بالا ببرند، این گونه شأن نزولها را ساخته اند و به تالی فاسدهای آن نیندیشیده اند، آنان هنگامی که غرق در عشق خلیفه دوم بوده و خواسته اند برایش فضیلتی بسازند و او را عالم به احکام خدا نشان دهند، نتوانسته اند بفهمند که این سخن آنان اهانت به رسول خدا (ص) و مستلزم این است که آن حضرت بی اطلاع از احکام خدا و ناآگاه از قواعد زبان عرب و بی خبر از مفاهیم قرآن بوده است!

نمونه سوم:

در صحیح بخاری از پدر سعید بن مسیب، شأن نزولی برای آیه: «ما کان للنبی و الذین آمنوا ان یتستغفروا للمشرکین ولو کانوا اولی قربی من بعد ما تبین لهم انهم اصحاب الجحیم»^{۱۵} بدین گونه نقل شده است که:

«سعید بن مسیب از پدرش نقل می کند که گفت: هنگام وفات ابوطالب رسول خدا (ص) بر وی وارد شد، در حالی که ابوجهل و عبدالله بن ابی امیه نزد او بودند آن حضرت فرمود: ای عم بگو لا اله الا الله، تا من نزد خدا برای تو با آن احتجاج کنم.

ابوجهل و عبدالله بن ابی امیه به ابوطالب گفتند: آیا می خواهی از دین عبدالمطلب (یعنی مشرک)، دست برداری؟ پیغمبر اکرم فرمود: من برای تو استغفار خواهم کرد مگر این که از آن نهی شوم، پس آیه مزبور نازل شد که می گوید برای پیغمبر و مؤمنان سزاوار نیست برای مشرکان استغفار کنند، اگر چه آن مشرکان از خویشانشان باشند، پس از آن که برای آنان معلوم شود که آن مشرکان اهل آتش هستند.»^{۱۶}

مقصود آنان که این شأن نزول را نقل کرده اند، این است که بگویند ابوطالب مشرک از

دنیا رفته و اهل جهنّم است، به دلیل این که در این آیه خدا پیغمبر و مؤمنان را از استغفار برای مشرکانی که معلوم باشد اهل جهنّم هستند، نهی کرده است و چون آیه مزبور (به قول آنان) در شأن ابوطالب نازل شده است، طبعاً او مشرک از دنیا رفته و برای رسول خدا (ص) و مؤمنان روشن شده است که او اهل جهنّم خواهد بود.

این شأن نزول هم ساختگی و غیر قابل قبول است زیرا:

اولاً: وفات جناب ابوطالب سه سال قبل از هجرت بوده است^{۱۷}، در حالی که آیه مزبور در سوره براءت است که سال نهم هجرت نازل شده است، بنابراین وفات ابوطالب دوازده سال قبل از نزول این آیه بوده است و از این روی ممکن نیست این آیه مقارن وفات ابوطالب نازل گشته و ابوطالب مورد نزول آن باشد.

وثانیاً: ابوطالب طبق اظهارات خودش به نبوت رسول خدا (ص) ایمان داشته و مسلمان از دنیا رفته است و از جمله اشعار او در شأن رسول اکرم (ص) این شعر است:

الم تعلموا انا وجدنا محمداً نبياً كموسى خطّ في اوّل الكتب^{۱۸}
یعنی مگر نمی دانید که ما محمد را پیغمبر می دانیم، مانند حضرت موسی و نبوت او در اوّلین کتاب آسمانی نوشته شده است.

از این گذشته، ابوطالب فرزندش حضرت علی را به پیروی از رسول اکرم (ص) تشویق می کرد و به وی می گفت: «انه لم يدعك الاّ الى خير فالزمه»^{۱۹}، یعنی محمد (ص) تو را دعوت نمی کند مگر به سوی خیر، پس از او جدا نشو و به پیروی از وی پای بند باش. اگر ابوطالب، رسول خدا را قبول نداشت، فرزندش را به پیروی از او دعوت و تشویق نمی کرد.

بنابراین شأن نزول مزبور، نیز ساختگی است و باید گفت آن را بر مبنای گرایش های گروهی ساخته اند و گروهی که از حضرت علی (ع) کینه در دل داشته و نتوانسته اند به طور صریح و مستقیم از خود وی عیبجویی کنند، به پدرش تهمت زده و این تهمت را به آیه قرآن مربوط کرده اند، تا بیشتر مورد توجه واقع شود و افراد بیشتری از ساده لوحان، آن را باور کنند و در حقیقت این یک نوع عقده گشایی و انتقامجویی از امیرالمؤمنین (ع) است که به وسیله کینه توزان حسود و احتمالاً به دستور خلفای بنی امیه انجام شده است.

نمونه چهارم:

در تفسیر طبری والدر المنثور، شأن نزولی برای کلمه «من الفجر» در آیه ۱۸۷، سوره

بقره، بدین صورت نقل کرده اند: «انزلت «وكلوا واشربوا حتى يتبين لكم الخيط الابيض من الخيط الاسود» ولم ينزل «من الفجر» فكان رجال اذا ارادوا الصوم ربط احد هم في رجله الخيط الابيض والخيط الاسود فلا يزال يأكل ويشرب حتى يتبين له رؤيتهما فانزل الله بعد «من الفجر» فعلموا انما يعنى اللیل والنهار.»^{۲۰}

یعنی آیه مزبور که می گوید در شب های ماه رمضان بخورید و بیاشامید، تا وقتی که رنگ سفید فجر از سیاهی شب شناخته شود، نازل شد ولی کلمه «من الفجر» در آن نبود، مدتی بعضی از مردم که می خواستند، بدانند در شب ماه رمضان تا چه وقت می توانند غذا بخورند، به یک پای خود ریسمان سفید و به پای دیگر ریسمان سیاه می بستند و مشغول خوردن غذا می شدند و به آن دو ریسمان نگاه می کردند، تا ببینند چه وقت ریسمان سفید از ریسمان سیاه شناخته می شود تا دیگر غذا نخورند، آنان نمی دانستند که مقصود از «الخيط الابيض» سفیده فجر صادق است، پس بعداً خدا کلمه «من الفجر» را جداگانه نازل کرد تا معلوم کند که مقصود از «الخيط الابيض» فجر صادق است نه ریسمان سفید.

کسانی که این شأن نزول را برای کلمه «من الفجر» ذکر کرده اند، توجه نداشته اند که لازمه گفته آنان نسبت دادن جهل به خداوند است، زیرا طبق نقل آنان (نعوذ بالله) خدا اولی نمی دانسته است که باید کلمه «من الفجر» در آیه مزبور باشد و بدین سبب آیه یاد شده را بدون کلمه «من الفجر» نازل کرد و بعداً که مدتی مردم سرگردان بودند و نمی دانستند در شبهای ماه رمضان تا چه وقت می توانند غذا بخورند و برای دانستن آن به پاهای خود ریسمان سفید و سیاه می بستند و بی وقفه در حال غذا خوردن به آن دو ریسمان نگاه می کردند، تا وقتی که با روشن شدن هوا ریسمان سفید از سیاه شناخته می شد، دیگر غذا نمی خوردند. * بعد از مدتی که مردم این عمل کودکانه را انجام دادند، تازه خدا دانست که آیه مزبور کلمه «من الفجر» را کم دارد و آن را جداگانه نازل کرد، تا در آیه درج شود و مردم از سرگردانی

* اگر بگوئیم مسلمانان در سحرهای ماه رمضان در تاریکی مطلق غذا می خورده اند که این قابل قبول نیست و اگر بگوئیم زیر نور چراغ یا شمع غذا می خورده اند که حق هم همین است، در این صورت از همان اولی که شروع به خوردن غذا می کنند ریسمان سفید از سیاه شناخته می شود و نیازی نیست که ضمن غذا خوردن، بی وقفه به ریسمانها نگاه کنند، تا ببینند چه وقت ریسمان سفید از سیاه شناخته می شود. علاوه بر این چرا ریسمانها را به پاهای خود می بسته اند، با اینکه اگر ریسمانها روی زمین هم باشند، در فضای روشن سفیدش از سیاه شناخته می شود؟ معلوم نیست سازندگان این داستان ابلهانه می خواسته اند چه بگویند؟

بیرون بیایند!

می بینیم که صحابه و تابعین یا کسانی که این داستان را ساخته و به آنان نسبت داده اند، تا چه درجه از نادانی و گستاخی پیش رفته اند و چگونه با وحی الهی بازی کرده اند و در این بازی با وحی الهی چه خدایی را معرفی کرده اند که (نعوذ باللّه) نمی داند وحی را با چه کیفیت و کمیتی و با چه الفاظ و عباراتی باید نازل کند!!!

این گونه شأن نزول ها با اصول اعتقادی اسلام و با حقایق قرآن و با مبانی خداشناسی فطری و عقلانی مخالف است و از این روی باید به عنوان شأن نزول های ساختگی شناخته شود که سازندگان آنها سفیهانی سبک مغز بوده اند.

از این چهار نمونه از شأن نزول های ساختگی که نقل شد، روشن می گردد که ساختن شأن نزولهای دروغ، برای آیات قرآن نزد گروهی از مسلمانان نادان، کاری مجاز بوده است و آنان طبق سلیقه های شخصی یا گرایش های گروهی و اغراض سیاسی یا انگیزه های دیگر، شأن نزولهایی برای آیات قرآن جعل کرده و منتشر می ساختند.

حالا که با نقل این چهار شأن نزول جعلی، روشن شد که در بین شأن نزولهای آیات، داستان های خیالی و ساختگی وجود دارد، می خواهیم به بیان این مطلب پردازیم که شأن نزولهای مربوط به آیه مورد بحث^{۲۱} نیز از نوع شأن نزولهای ساختگی و مخالف اصول عقائد اسلامی و مستلزم نفی حکمت خدا و مردود است. و با توضیحاتی که خواهد آمد روشن می شود که در تفسیر این آیه هیچ نیازی به این شأن نزولها نیست و بدون آنها می توان به خوبی مدلول آیه را فهمید.

اکنون وارد بحث تفصیلی در تفسیر آیه می شویم، در ابتداء فهرست کوتاهی از شأن نزولهای مربوط به آن را می آوریم.

بحث تفصیلی در تفسیر آیه:

ناقلان شأن نزولها برای صدر آیه، یعنی: «احلّ لكم ليلة الصیام الرّفق الی نساتکم» شأن نزولهای جدا و مستقلّ و برای ذیل آیه، یعنی: «وکلوا واشربوا حتی یتبین لكم الخیط الایض من الخیط الاسود...»، نیز شأن نزولهای جدا و مستقل آورده اند و این دو نوع شأن نزول به هم ربطی ندارند، زیرا هر یک از آنها حادثه ای را که مربوط به شخص معینی است ذکر می کند که با حادثه دیگری که مربوط به شخص دیگری است ارتباط ندارد، اگر چه در کتابها شأن نزول های صدر آیه با شأن نزول های ذیل آن دنبال هم ذکر شده است. در ضمن شأن

نزول های مربوط به صدر آیه و نیز شأن نزولهای مربوط به ذیل آیه، به صورتهای مختلفی نقل شده است که توضیح آنها در ذیل می آید.

شأن نزول های صدر آیه:

برای صدر آیه چهار شأن نزول مختلف ذکر کرده اند، بدین شرح:

۱. در نقل منسوب به ابوهریره و ابن عباس آمده است: در شب های ماه رمضان کسی که نماز عشاء را می خواند، آمیزش با زنان بر وی حرام می شد و عمر و گروهی دیگر بعد از نماز عشاء با همسرانشان آمیزش کردند و آیه «احلّ لكم ليلة الصیام الرّفث الی نساءکم» آمد و آمیزش بعد از نماز عشاء را حلال کرد. ۲۲
 ۲. در نقل ابن ابی لیلی آمده است: اگر کسی در شبهای ماه رمضان می خوابید، آمیزش با همسر برای او حرام بود و همسر عمر به خواب رفت و بیدار که شد عمر با وی آمیزش کرد و آیه مزبور آمد و آمیزش بعد از خواب را حلال کرد. ۲۳
 ۳. در نقل منسوب به معاذ بن جبل آمده است: خود عمر به خواب رفت (نه همسر او) و بعد از بیداری با همسرش آمیزش کرد که حرام بود و آیه مزبور آمد و آن را حلال کرد. ۲۴
 ۴. نقل براء بن عازب، منقول از صحیح بخاری، می گوید: در همه ساعات شبهای ماه رمضان آمیزش با همسر حرام بود، یعنی مقید به خواب یا خواندن نماز عشاء نبود، ولی گروهی از مسلمانان این گناه را در شبها انجام می دادند و به خود خیانت می کردند و این آیه آمد و آن را حلال کرد. ۲۵
- این چهار شأن نزول مربوط به صدر آیه، یعنی «احلّ لكم ليلة الصیام الرّفث الی نساءکم» است که وجه مشترک ندارند و دارای یک نسق نیستند و توجیهی وجود ندارد که همه این نقلها را صحیح و قابل قبول قرار دهد.

شأن نزول های ذیل آیه:

- برای ذیل آیه، یعنی: «وکلوا واشربوا حتّی یتبین لكم الحیط الایض...» سه شأن نزول مختلف نقل کرده اند، بدین شرح:
۱. نقل ابوهریره می گوید: صرمة بن قیس انصاری در شب ماه رمضان بعد از نماز عشاء غذا خورد که گناه بود و «کلوا واشربوا...» آنرا حلال کرد. ۲۶
 ۲. در نقل قتاده آمده است: در شبهای ماه رمضان کسی که می خوابید بعد از بیداری،

غذا خوردن بر وی حرام بود، ولی جماعتی بعد از خواب غذا خوردند و این گناه و خیانت آنان بود، آن گاه «کلوا واشربوا» آمد و آنرا حلال کرد. ۲۷

۳. نقلی از براء بن عازب می گوید: در شبهای ماه رمضان بعد از خواب، غذا خوردن گناه بود و قیس بن صرمه شب در حالی که افطار نکرده بود از خستگی خوابش برد، وقتی بیدار شد برای این که گناه نکند، غذا نخورد و گرسنه روزه گرفت، فردا در نیمروز از گرسنگی و ناتوانی بیهوش شد و «کلوا واشربوا...» آمد و خوردن و آشامیدن بعد از خواب را حلال کرد. ۲۸

می بینیم که بین شأن نزول های صدر آیه و نیز بین شأن نزول های ذیل آیه، اختلاف زیادی وجود دارد، در شأن نزول های صدر آیه یک نقل می گوید: در شبهای ماه رمضان کسی که نماز عشاء را می خواند، آمیزش با زنان برای او حرام بود؛ و نقل دیگری می گوید: کسی که به خواب می رفت، آمیزش با همسر برای او حرام بود؛ و نقل سوّمی می گوید: در همه ساعات شبهای رمضان، آمیزش با زن مطلقاً حرام بود و مقید به خواندن نماز عشاء یا خواب رفتن نبود. و نیز در مورد عمل عمر، یک نقل می گوید: عمر بعد از نماز عشاء با همسر خود آمیزش کرد؛ و نقل دیگری می گوید: عمر به خواب رفت و پس از خواب با همسرش آمیزش کرد؛ و نقل سوّمی می گوید: همسر عمر به خواب رفته بود، نه خود او و بعد از بیداری، عمر با او آمیزش کرد.

و در مورد شأن نزول های، ذیل آیه نیز یک نقل می گوید: در شب ماه رمضان صرمه بن قیس بعد از نماز عشاء غذا خورد که این کار گناه بود؛ و نقل دیگری می گوید: جمعی از مسلمانان در شب ماه رمضان بعد از خواب رفتن غذا خوردند که این گناه و خیانت آنان بود؛ و نقل سوّمی می گوید: قیس بن صرمه که افطار نکرده از خستگی خوابش برده بود، وقتی بیدار شد برای این که گناه نکند، غذا نخورد و گرسنه روزه گرفت و در نیمروز بیهوش شد. این آشفتگی زیاد در نقلها اعتبار این شأن نزولها را زیر سؤال می برد.

نقطه 'اتفاق شأن نزول ها:

این شأن نزول ها با وجود اختلاف زیاد، در یک نقطه اتفاق دارند و آن این است که از مجموع آنها فهمیده می شود، در شبهای ماه رمضان، اوّل به حکم خدا آمیزش با زنان و نیز خوردن و آشامیدن تحت شرایطی حرام بود، ولی در عمل و اجراء معلوم شد، این حکم فوق طاعت مردم است و نه در مورد آمیزش با همسر قابل اجر است و نه در مورد خوردن و

آشامیدن، بلکه برخلاف مصلحت جامعه است و بدین علت منسوخ شده است. این مطلبی است که از مجموع این شأن نزول ها به دست می آید. بدیهی است، حکمی که فوق طاقت مردم و بر خلاف مصلحت جامعه باشد، هم ظلم به مردم است و هم مستلزم نفی حکمت قانونگذار و چون شأن نزولهای یادشده، این حکم خلاف مصلحت و حکمت را به خدا نسبت داده و مفسران نیز آن را تأیید کرده اند و از طرفی چیزی که مستلزم نفی حکمت خدا در قانونگذاری باشد، از نظر اصول عقلی و اعتقادی قابل قبول نیست، از این روی ضرورت دارد که این مسئله به طور کامل و همه جانبه مورد بررسی و تحقیق قرار گیرد، تا معلوم شود که آیا واقعاً چنین حکم خلاف حکمتی در اسلام بوده و بعداً نسخ شده است و یا اساساً چنین حکمی نبوده و در شأن نزول ها و نیز در اظهار نظرهای مفسران اشتباه رخ داده است؟

برای تحقیق در این مسئله باید بحث و بررسی در سه بخش انجام گیرد:
بخش اول: بحث در مدلول خود آیه مورد بحث، بدون اتکاء به شأن نزول های یاد شده.
بخش دوم: بحث درباره شأن نزول هایی که در منابع عامه وجود دارد.
بخش سوم: بحث درباره شأن نزول هایی که در منابع شیعه، در ارتباط با آیه مزبور وجود دارد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. سوره بقره، آیه ۱۸۷.
۲. «تفسیر امام فخر رازی»، ج ۵/۱۱۲.
۳. «آلاء الرحمن»، علامه محمد جواد بلاغی، ج ۱/۱۶۲.
۴. «المیزان»، استاد علامه طباطبائی، ج ۲/۵۰.
۵. «تفسیر منسوب به علی بن ابراهیم قمی»، ج ۱/۶۶، دارالکتاب، قم.
۶. سوره نساء، آیه ۹۵.
۷. «تفسیر طبری»، ج ۵/۲۳۰.
۸. «تفسیر طبری»، ج ۵/۲۲۸-۲۲۹.

۹. ابن سخن اشاره است به آیه: «تعرج الملائكة والروح اليه في يوم كان مقداره خمسين الف سنة»،
سوره «معاوج»، آیه ۴.
۱۰. «الذّر المنثور»، ج ۲/۲۰۳، به نقل از ابن فهرو ابن عساکر، چاپ ۶ جلدی.
۱۱. «تفسیر طبری»، ج ۵/۲۲۸.
۱۲. «صحیح بخاری»، ج ۶/۸۶، چاپ مصر.
۱۳. سوره «توبه»، آیه ۸۴.
۱۴. «همان مدرک»، آیه ۸۰.
۱۵. «همان مدرک»، آیه ۱۱۳.
۱۶. «صحیح بخاری»، ج ۶/۸۷، چاپ مصر.
۱۷. «سیره ابن هشام»، ج ۱/۴۱۶.
۱۸. «همان مدرک»، ۳۵۲.
۱۹. «همان مدرک»، ۲۴۷.
۲۰. «تفسیر طبری»، ج ۲/۱۷۲؛ «الذّر المنثور» ج ۱/۱۹۹.
۲۱. سوره «بقره»، آیه ۱۸۷.
۲۲. «تفسیر ابن کثیر»، ج ۱/۲۲۰، دارالمعرفه، بیروت؛ «الذّر المنثور»، ج ۱/۱۹۷.
۲۳. «الذّر المنثور»، ج ۱/۱۹۸.
۲۴. «تفسیر ابن کثیر»، ج ۱/۲۱۴.
۲۵. «الذّر المنثور»، ج ۱/۱۹۷.
۲۶. «الذّر المنثور»، ج ۱/۱۹۷؛ «تفسیر ابن کثیر»، ج ۱/۲۲۰.
۲۷. «الذّر المنثور»، ج ۱/۱۹۸.
۲۸. «سنن بیهقی»، ج ۴/۲۰۱.